

## رابطه تسلط بر نفس و تسلط بر مال و تأثیر آن در مسائل جدید فقهی

علی شاطر مشهدی\*

DOI: 10.22096/rc.2026.2045348.1230

[تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۸/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۸/۱۰]

### چکیده

قاعده تسلیط، یکی از قواعد بنیادین فقهی، ناظر بر حق تصرف و سلطه انسان بر اموال خود است؛ اما پرسش مهمی که مطرح می‌شود، این است که آیا می‌توان دامنه این قاعده را تا جایی گسترش داد که شامل سلطه انسان بر نفس یا بدن خودش هم شود؛ یعنی آیا قاعده تسلیط می‌تواند مبنایی برای مشروعیت بخشی به تصرفات بدنی مانند اهدای عضو، خودکشی یا دیگر تصرفات فرد در بدنش باشد؟ در این پژوهش با بررسی دیدگاه‌ها و مستندات فقهی، همچنین نقد استدلال‌هایی مانند قیاس اولویت، سیره عقلا و ادله نقلی، روشن می‌شود که قاعده تسلیط، صرفاً دلالت بر اموال دارد و برای اثبات سلطه انسان بر نفس خویش، دلیل کافی فراهم نمی‌کند. در نهایت، این نتیجه به دست می‌آید که گرچه دیگران بدون اجازه، مجاز به تصرف در جان و بدن انسان نیستند، اما این امر به معنای ولایت تام فرد بر نفس خود تلقی نمی‌شود. بر این اساس، ضرورت دارد مسائل نوپدید فقهی مربوط به جان و بدن از جمله اهدای عضو با دلایل مستقل و قواعد خاص خود، مورد بررسی قرار گیرند و نمی‌توان صرفاً با توسعه قاعده تسلیط، پاسخگوی این مسائل بود.

**واژگان کلیدی:** قاعده تسلیط؛ تسلط بر نفس؛ تسلط بر مال؛ اولویت؛ سیره عقل؛ مسائل جدید فقهی؛ اهدای عضو.

\* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دپارتمان الهیات، دانشگاه مفید، قم، ایران.

Email: ali.shatarmashhadi1375@gmail.com



## ۱. مقدمه

قاعده «تسلیط» که در عبارت مشهور «الناس مسلطون علی أموالهم» نمود یافته است، یکی از مبانی اساسی در فقه اسلامی به شمار می‌آید و نقش بنیادینی در تعیین حدود اختیارات مالک نسبت به اموالش ایفا می‌کند. بسیاری از احکام مربوط به معاملات و مالکیت، چه به‌طور مستقیم و چه غیرمستقیم بر پایه همین قاعده استوار است. با این حال در سال‌های اخیر و با ظهور مباحث نوین در فقه پزشکی و حقوق فردی، این پرسش مطرح شده است که آیا می‌توان دامنه قاعده تسلیط را از اموال فراتر برد و آن را به حوزه نفس و جان انسان نیز تعمیم داد.

برخی فقها با استناد به قیاس اولویت و رویه عقلایی، معتقدند همانگونه که انسان بر اموال خود، سلطه دارد به طریق اولی نسبت به نفس و جان خویش نیز مسلط است. براساس این دیدگاه، تصرفاتی مانند فروش عضو، اهدای عضو پس از مرگ یا حتی اقدام به خودکشی، می‌تواند ذیل عنوان سلطنت انسان بر خود تفسیر شود. در مقابل، گروهی دیگر از فقها این توسعه را مردود می‌دانند و تصریح می‌کنند که قاعده تسلیط، اساساً ناظر به اموال است و تعمیم آن به نفس، دلیل معتبر ندارد.

این پژوهش با رویکردی تحلیلی و انتقادی به بررسی مستندات و استدلال‌های دو دیدگاه پرداخته و درصدد است نسبت میان تسلط بر مال و تسلط بر نفس را تبیین و تأثیر این نسبت را در مسائل فقهی نوپدید روشن کند.

## ۲. ادله قائلین به اثبات سلطنت بر نفس

بعضی فقها قائل شده‌اند از آنجایی که قاعده تسلیط به سلطه بر مال انسان دلالت دارد، پس به طریق اولویت به سلطه بر نفس نیز دلالت دارد. در ادامه اقوال و ادله آنان را بیان و نقد خواهیم کرد.

### ۲-۱. اولویت ادعایی در قاعده تسلیط

از آنجایی که تصرف در اموال دیگران جز با رضایت مالک آن، امکان‌پذیر نیست، پس به طریق اولی تصرف در نفس او نیز باید با رضایت مالک آن باشد.<sup>۱</sup>

### ۲-۱-۱. نقد

به نظر ما آنچه از قاعده تسلیط برداشت می‌شود، دو احتمال است:

۱. حسینعلی منتظری، کتاب الزکوة، جلد ۴ (قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۳۷۱)، ۲۶۳.

اول: این قاعده به این معناست که تصرف در اموال دیگران بدون اجازه آنان، جایز نیست.  
دوم: این قاعده به این معناست که مردم هر طور که می‌خواهند، می‌توانند در اموال خود تصرف کنند. راجع به این برداشت، مؤیداتی هم از روایات وجود دارد و به نظر ما روایات، مبین و مفسر قاعده تسلیط هستند؛ مانند:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بصيرٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: الرَّجُلُ لَهُ الْوَلَدُ، أَيْسَعُهُ أَنْ يَجْعَلَ مَالَهُ لِقَرَابَتِهِ؟ فَقَالَ: «هُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ؛ إِنَّ لِصَاحِبِ الْمَالِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَالِهِ مَا شَاءَ مَا دَامَ حَيًّا، إِنْ شَاءَ وَهَبَهُ، وَإِنْ شَاءَ تَصَدَّقَ بِهِ، وَإِنْ شَاءَ تَرَكَهُ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ، فَإِنْ أَوْصَى بِهِ فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا التُّلْتُ، إِلَّا أَنْ الْفُضْلَ فِي أَنْ لَا يَضِيعَ مِنْ يَعُولِهِ، وَلَا يَضُرَّ بَوْرَتِهِ».<sup>۲</sup>

به نظر می‌رسد از این روایت، خاصه این فقره (هُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ؛ إِنَّ لِصَاحِبِ الْمَالِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَالِهِ مَا شَاءَ مَا دَامَ حَيًّا، إِنْ شَاءَ وَهَبَهُ، وَإِنْ شَاءَ تَصَدَّقَ بِهِ، وَإِنْ شَاءَ تَرَكَهُ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ) احتمال دوم استفاده می‌شود؛ زیرا امام (علیه‌السلام) می‌فرماید که صاحب مال، اختیار دارد با مالش هر طور که خواست، رفتار کند. اگر خواست ببخشد، اگر خواست صدقه بدهد و اگر خواست ترکش کند.

پس، نقدی که ما بر کلام آیت‌الله منتظری داریم، این است: اولاً، اینکه دیگران نمی‌توانند در اموال بقیه تصرف کنند از ادله دیگری استفاده می‌شود؛ مانند ادله حرمت غصب و حرمت تصرف عدوانی و ما نمی‌توانیم از قاعده تسلیط این معنا را استظهار کنیم. ثانیاً، اصلاً به‌طور کلی، مراد و معنای قاعده تسلیط، احتمال دوم است و برداشت ما از قاعده تسلیط، احتمال دوم است و تسلیط به این معنا ملازمه‌ای با اثبات سلطنت بر نفس ندارد. بیان مفصل‌تر و کامل‌تر را در نظریه مختار ذکر خواهیم کرد.

ثالثاً، اینکه انسان می‌تواند کار و فعالیت کند، مثلاً فکر کند یا بنشیند یا بخوابد به سلطه بر نفس خود ربطی ندارد، بلکه اینها از اموری است که انسان اختیار در انجام دادنش دارد. سلطه بر نفس به این معناست که انسان، اختیار و توانایی این را داشته باشد که خود را بکشد یا اعضای مهم بدن خود را در حال حیات بفروشد یا قراردادی مبنی بر اهدای اعضای بدن پس از مرگش امضا کند؛ درحالی‌که دلیلی بر اثبات جواز این موارد از سوی شارع وجود ندارد و در برخی موارد نهی هم از سوی شارع وجود دارد. انجام دادن امور روزمره، نیازی به سلطه انسان بر نفسش ندارد و اینها قهراً نسبت به همه وجود دارد و همان اختیار است.

۲. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، جلد ۱۳ (قم: دارالحدیث للطباعة و النشر، ۱۴۲۹ ق)، ۳۳۳.

اگر کسی ادعا کند، که قاعده، سلطه انسان بر خود است، اما این قاعده در مواردی تخصیص خورده است، می‌گوییم نمی‌توان به این کلام ملتزم شد؛ زیرا این قاعده در بیشتر موارد، تخصیص خورده و از موارد استهجان تخصیص اکثر است؛ زیرا اگر شارع به کسی سلطه بر نفس داده باشد، آن شخص می‌تواند در اوقات نماز، کار دیگری انجام دهد و نماز نخواند؛ درحالی‌که این کار منهی عنه است یا اینکه روزه نگیرد یا به جهاد نرود، درحالی‌که همه این موارد منهی عنه شارع است.

چهارم اینکه اولویت، در جایی ثابت می‌شود که اگر دلیل، سلطه بر نفس را می‌گفت می‌توانستیم بگوییم که به طریق اولی سلطه بر مال هم دارد؛ درحالی‌که نمی‌توان از سلطه بر مال به سلطه بر نفس قائل شد؛ یعنی در جایی که دلیلی با مفاد اقوی ذکر شده باشد، می‌توان به ضعیف‌تر آن، حکم موافق با دلیل اقوی کرد نه اینکه از یک حکم پایین‌تر به حکم بالاتر رسید.

## ۲-۲. سیره عقلا ممضاة شارع

شاید بتوان گفت مهم‌ترین دلیلی که بر اثبات سلطنت انسان بر نفس اقامه شده است، سیره عقلا است؛ به این بیان که عقلا به همان نحو که انسان را دارای سلطه بر اموال خودش می‌دانند، او را مسلط بر نفس خود هم می‌دانند.<sup>۳</sup> به عبارت دیگر، کسی نمی‌تواند شخص دیگر را برای تصرف در جسمش، مورد عتاب قرار دهد و همه عقلا این حق را به افراد می‌دهند. پس می‌توان نتیجه گرفت که قاعده تسلط بر نفس هم جاری است. عده‌ای در مقام امضای این سیره توسط شارع، ادله‌ای اقامه کرده‌اند که ادعا دارند با این ادله می‌توان امضای شارع را احراز کرد و گفته‌اند هر قاعده عقلایی، که مبنای زندگی مردم بر آن استوار باشد، نیازی به امضای شارع به صورت مدلول مطابقی یک دلیل ندارد و می‌تواند به صورت دلالات دیگر (دلالت التزامی یا تضمینی) باشد که از ادله به دست می‌آید و اگر این سیره نزد شارع، مورد قبول نبود، باید صراحتاً دلیلی بر رد آن، اقامه می‌کرد.<sup>۴</sup> بعد از نقد این سیره در ادامه به ذکر این ادله خواهیم پرداخت که ادعا شده است دلالت ضمنی بر امضای سیره عقلا توسط شارع دارد؛ همچنین اشکالات خود را بر آنها بیان خواهیم کرد.

## ۲-۲-۱. نقد

به نظر می‌رسد این سیره عقلا تمام نیست؛ زیرا در سیره عقلا که دلیل لیبی است باید اکتفا به قدر متیقن کرد و معلوم نیست که مقدار دلالت سیره چه مقدار است. این سخن هم که اگر کسی در نفس خودش تصرف کند، دیگران نمی‌توانند او را مورد عتاب قرار دهند نیز ربطی به اثبات سلطه بر نفس ندارد. این ادعا از سوی مدعیان آن، عجیب است. چگونه می‌توان از

۳. سید حسن خرم‌آبادی، کتاب البیع، جلد ۱ (قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ ق)، ۵۰.

۴. محمد مؤمن قمی، کلمات السدیة فی مسائل الجدیة (قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ ق)، ۱۶۳.

رابطه تسلط بر نفس و تسلط بر مال و تأثیر آن در مسائل جدید فقهی / شاطر مشهدی ۸۹

حرمت تعدی دیگران به نفس کسی، اثبات سلطه انسان بر نفس خود را کرد؟ چه بسا عقلا دخالت و تصرفات سایر انسان‌ها در نفوس یکدیگر را ممنوع بدانند، اما دخالت و تصرف شارع در نفس انسان را حسن بیانگارند. به نظر ما استدلال به این ادله اقامه شده برای اثبات مدعای آنان که سلطه انسان بر نفس خویش است، تمام نیست. ضمناً اینکه بتوان از این سیره به‌مثابه اصلی مرجع در موارد مشکوک استفاده کرد از نظر ما تمسک به عام در شبهه مصداقیه است که جایز نیست. گفته شده است آن اموری که مبنای زندگی مردم با آنها سر و کار دارد، نیازی به دلالت مطابقی یک دلیل ندارد و به‌طور ضمنی هم می‌توان آن را از ادله استنباط کرد.

در جواب می‌گوییم این کبری را قبول داریم؛ اما صغریا مسائلی مانند اهدای عضو که با تمسک به این ادله ممضی سیره در پی اثبات جواز آن هستید در زمان صدور احکام و صدر اسلام نبوده است تا بتوان با تمسک به سیره عقلا چه با امضای به‌طور مطابقی و چه به نحو تضمنی، جواز آن را اثبات کرد. ضمناً ادله‌ای که بر امضای این سیره توسط شارع اقامه شده است، دچار اشکالات عدیده‌ای است که در ادامه به آنها اشاره خواهد شد.

## ۲-۲-۲. ادله ادعاشده بر امضای سیره عقلا توسط شارع

### ۲-۲-۲-۱. استدلال به آیه ۶ سوره احزاب

مفهوم مستنبط از آیه شریفه «النبي اولى بالمؤمنين من انفسهم»<sup>۵</sup> این است که ولایت هر شخصی بر نفس خودش در واقع همان سلطه‌ای است که طبق نظر عقلا برای هر کسی نسبت به نفسش ثابت است که همان (الناس مسلطون علی انفسهم) است؛ یعنی در این آیه، مفروض گرفته شده است که هر کسی به نفس خودش، ولایت دارد با این تفاوت که ولایت پیامبر اسلام، بسیار مستحکم‌تر و با شدت بیشتری است.<sup>۶</sup>

### ۲-۲-۲-۱-۱. نقد

به نظر ما این آیه در مقام بیان شأن و جایگاه پیامبر اسلام است برای اینکه هر چه امر کند بر ماست که از او پیروی کنیم و همین اتباع ما از ایشان، نشانه این است که اعضا و جوارح ما باید در راه اطاعت از فرامین او به کار گرفته شود و آیه در مقام بیان این مطلب است. پس اینکه پیامبر را دارای اولویت نسبت به نفس سایر انسان‌ها معرفی می‌کند، ربطی به اثبات سلطنت بر نفس نسبت به خود مؤمنان ندارد. چه بسا اصلاً مؤمن نسبت به نفسش دارای ولایت نباشد و این ادعای گزافی نیست،

۵. احزاب، آیه ۶.

۶. مؤمن قمی، الکلمات السدیده فی مسائل الجدیده، ۱۶۴.

زیرا ما در روایات تصریحی مبنی بر سلطه انسان بر نفسش نیافتیم یا اگر ادعای وجود دلیل شود، قابلیت توجیه دارد و به نظر ما در مقام بیان اثبات سلطه انسان بر نفس خودش نیست.

۲-۲-۲. استدلال به آیه ۱۱۱ سوره توبه

«إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ».

استدلال ورزان به این آیه می‌گویند، اگر شخص بر نفس خودش سلطه نداشته باشد، امکان فروش آن به خداوند وجود ندارد و لازمه فروختن، سلطه بر نفس است.<sup>۷</sup>

۲-۲-۲-۱. نقد

مراد از فروش در این آیه، فروش به معنای اعتباری آن نیست تا بتوان گفت که لازمه آن، داشتن سلطه بر مومن است، بلکه کنایه است از پاداشی که خداوند متعال به مؤمنین اعطا خواهد کرد و در مقام بیان سلطه بر نفس نیست.

۲-۲-۳. استدلال به حدیث واگذاری امور مؤمن به خودش

«مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الصَّلْتِ عَنْ يُونُسَ عَنْ سَمَاعَةَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا وَ لَمْ يَفْوُضْ إِلَيْهِ أَنْ يَذِلَّ نَفْسَهُ أَلَمْ يَرِ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ هَاهُنَا - وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنُ يُبْغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ عَزِيزاً وَ لَا يَكُونَ ذَلِيلًا»؛<sup>۸</sup> خدای متعال همه امور مؤمن را به خودش سپرده و فقط به او اجازه دلیل کردن خودش را نداده است. مگر این آیه را نشنیده‌ای که می‌گوید عزت برای خدا و رسول و مؤمنین است. برای همین باید عزیز باشد و ذلیل نباشد.

استدلال به این روایت به این نحو است که واگذاری امورات مؤمن به او توسط خداوند یعنی او حق تصمیم گرفتن و اختیار کارهای خودش را دارد و کارهایی مانند اهدای اعضا به سایرین، از مصادیق آن اموری است که خداوند به او واگذار کرده است و نیاز به اجازه گرفتن از شخص مؤمن دارد.<sup>۹</sup>

۲-۲-۳-۱. نقد

اشکال این سخن صغروی است. ما کبرایی را که روایت ذکر کرده است، قبول داریم، اما در صغرای آن مناقشه داریم. به نظر ما تغییر و تصرف در اعضای بدن نمی‌تواند مصداقی برای امور مؤمن باشد و امور مؤمن فقط شامل کارهایی است که انسان در کارهای روزمره خود به آنان می‌پردازد، مثلاً اموالی را خرج می‌کند.

۷. درس خارج استاد مصطفوی ۸/۰۲/۱۴۰۳/۸۹۱۲۰۹/۸۹، <http://sath3.eshia.ir/feqh/archive/text/mostafavi/feqh/891209/89.1403/02/08>

۸. محمدبن یعقوب کلینی، الکافی، جلد ۵ (تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق)، ۶۴.

۹. مؤمن قمی، الکلمات السیدیه فی مسائل الجدیده، ۱۶۴.

رابطه تسلط بر نفس و تسلط بر مال و تأثیر آن در مسائل جدید فقهی / شاطرمشهدی ۹۱

ضمناً اگر در موارد مشکوک بخواهیم به این قاعده تمسک کنیم، تمسک به عام در شبهه مصداقیه خود عام می‌شود و ممتنع است.

۲-۲-۴. روایات تخییر بین گرفتن دیه یا عفو

(مَحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُوَيْدٍ عَنِ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي بصيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ السِّنِّ وَالذَّرَاعِ يَكْسِرَانِ عَمْدًا أَلَهُمَا أَرْشٌ أَوْ قَوْدٌ فَقَالَ قَوْدٌ قَالَ قُلْتُ فَإِنْ أضعفوا الدية فقال إن أرصوه بما شاء فهو له؛<sup>۱۰</sup> از امام صادق (علیه السلام) درباره دندان و دستی که از روی عمد شکسته شده‌اند پرسیدم که آیا باید ارش بدهد یا قصاص شود. امام (علیه السلام) فرمودند که قصاص ثابت است. گفتم اگر چند برابر دیه بدهند چه حکمی دارد. فرمودند: اگر به اندازه‌ای که مجنی علیه می‌خواهد، او را راضی کنند، می‌تواند آن را بگیرد و ببخشد.

استدلالی که ممکن است به این حدیث شود این است که امام صادق (علیه السلام) راه منحصره تفصی از قصاص را راضی کردن مجنی علیه قرار داده است و به صورت ضمنی دلالت بر اثبات حقی برای شخص در مورد اعضایش دارد و مجنی علیه مختار است که هر چه می‌خواهد دیه بگیرد تا در مورد جنایت بر اعضایش، جانی را عفو کند و این همان اثبات سلطه بر نفس است.

۲-۲-۴-۱. نقد

در جواب می‌توان گفت که اولاً، مباحثی همچون قصاص و دیه، ارتباطی به مبحث سلطه انسان بر نفسش ندارد؛ بلکه شارع درباره قطع عضو، قصاص را تشریح کرده است و دیه دادن به مجنی علیه، فقط حق قصاص را در حق جانی، ساقط می‌کند؛ بنابراین نمی‌توان قائل شد وقتی که که فرزندان مقتول به اخذ دیه راضی می‌شوند به این معناست که نسبت به اعضای بدن پدر خود، سلطه دارند.

ثانیاً، می‌توان ادعا کرد که فقط در موارد این چنینی، شارع اذن در اخذ دیه داده است؛ یعنی مواردی که بدون اختیار مجنی علیه اتفاقی برای او می‌افتد و آسیبی به اعضای بدنش وارد می‌شود در نتیجه اذن اخذ دیه از جانی را پیدا می‌کند، نه اینکه شارع برای فروش اعضای بدن شخص به طور اختیاری به او رخصت یا برای اهدای عضو پس از مرگ به او اجازه داده باشد. به عبارت دیگر، احتمال خصوصیت در غیر اختیاری بودن جنایت در بحث جواز اخذ دیه داده می‌شود و ما نمی‌توانیم از دلیل الغای خصوصیت کنیم و بگوییم سلطه حاصل از جواز اخذ دیه در حالت جنایت غیر اختیاری بر نفس، شامل حالت اختیاری هم می‌شود و شخص اختیاراً مجاز به فروش اعضای بدن خود است. در نتیجه فقط باید در خصوص مورد روایت عمل کرد.

### ۳. بررسی مقیدات احتمالی اطلاق و شمول سیره عقلا

عده‌ای که به شمول سیره عقلا باور دارند و قائل‌اند سیره عقلا نسبت به سلطه هر انسانی نسبت به نفس و جانش مطلق است<sup>۱۱</sup> چگونه می‌خواهند به مواردی از شرع که این اطلاق را تقیید می‌زند، پاسخ دهند؟ آیا شارع این اطلاق سیره را تقیید نکرده است؟ چطور در سلطه بر اموال قائل به تقیید شرعی هستند و می‌گویند دلایلی همچون لا ضرر بر قاعده تسلیط حکومت دارد، اما در سلطه بر نفس، اذن تصرف در همه اعضا وجود دارد؟ در ادامه به بررسی مواردی می‌پردازیم که احتمال قید زدن اطلاق سیره را دارد.

#### ۳-۱. ادله حرمت اضرار بر جان

##### ۳-۱-۱. روایت لا ضرر

«عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ خَالِدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ سَمْرَةَ بْنَ جُنْدَبٍ كَانَ لَهُ عَدُوٌّ فِي حَائِطٍ لِرَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ وَكَانَ مُنْزِلُ الْأَنْصَارِيِّ بِنَابِ الْبُسْتَانِ وَكَانَ يُمُرُّ بِهِ إِلَى نَخْلَتِهِ وَ لَا يَسْتَأْذِنُ فَكَلَّمَهُ الْأَنْصَارِيُّ أَنْ يَسْتَأْذِنَ إِذَا جَاءَ فَأَبَى سَمْرَةُ فَلَمَّا تَأَبَّى جَاءَ الْأَنْصَارِيُّ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ص فَشَكَاَ إِلَيْهِ وَ حَبَّرَهُ الْخَبَرَ فَأَرْسَلَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ص وَ حَبَّرَهُ بِقَوْلِ الْأَنْصَارِيِّ وَ مَا شَكَاَ وَ قَالَ إِنْ أَرَدْتَ الدُّخُولَ فَاسْتَأْذِنْ فَأَبَى فَلَمَّا أَبَى سَأَوْتُهُ حَتَّى بَلَغَ بِهِ مِنَ التَّمَنِ مَا شَاءَ اللَّهُ فَأَبَى أَنْ يَبِيعَ فَقَالَ لَكَ بِهَا عَدُوٌّ يَمُدُّ لَكَ فِي الْجَنَّةِ فَأَبَى أَنْ يَقْبَلَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص لِلْأَنْصَارِيِّ اذْهَبْ فَأَقْلَعْهَا وَ ائِمَّ بِهَا إِلَيْهِ فَإِنَّهُ لَا صَرَرَ وَ لَا ضَرَارَ».

عده‌ای گفته‌اند آن چیزی که از ظاهر این روایت به دست می‌آید، شامل ضرر بر خود نمی‌شود. منظور از «لا ضرر» این است که شارع برای مکلفین حکم ضرری تشریح نکرده است و از شرع، حکم ضرری متوجه مکلف نمی‌شود و فقره «ضرار» هم به معنای ضرر رساندن به دیگران است و هیچ‌کدام از دو فقره، دلالت بر حرمت ضرر به نفس خود ندارد.<sup>۱۲</sup> ضمناً این روایت، اصلاً مثبت حکم نیست.<sup>۱۳</sup>

##### ۳-۱-۱-۱. نقد

استدلال به این روایت به این نحو است: از آنجاکه دو کلمه «ضرر» و «ضرار» مطلق هستند، شامل ایراد ضرر بر خود هم می‌شوند، بنابراین هر دو کلمه بر حرمت ایجاد ضرر بر نفس دلالت می‌کنند.

۱۱. مؤمن قمی، الکلمات السدیدة فی مسائل الجدیدة، ۱۵۵-۱۶۴.

۱۲. سید علی حسینی سیستانی، قاعده لاضرر و لاضرار (قم: دفتر آیت‌الله سیستانی، ۱۴۱۴ ق)، ۱۳۴.

۱۳. جعفر سبحانی، تهذیب الاصول، جلد ۲ (قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵)، ۴۹۸.

رابطه تسلط بر نفس و تسلط بر مال و تأثیر آن در مسائل جدید فقهی / شاطرمشهدی ۹۳

به نظر ما نفی ضرر در فقره اول اطلاق دارد و دلیلی نیست که شامل ضرر به خود نشود. اینکه گفته شده فقره اول مربوط به نفی حکم ضرری در شریعت است به نظر می‌رسد حرف تمامی نیست و فقره اول با اطلاقش شامل ضرر بر خود هم می‌شود و اینکه برخی قائل شدند که این روایت کلاً در مقام اثبات حکم نیست هم، سخن تمامی نیست؛ زیرا فقره دوم بر اثبات حرمت ضرر رساندن به دیگران دلالت می‌کند که اثبات حکم محقق شده است؛ زیرا فقره دوم در مقام اخبار نیست، بلکه در مقام انشاء است. اگر در مقام اخبار باشد که ما خلاف آن را در عالم خارج می‌بینیم و افراد کثیری در خارج به یکدیگر ضرر وارد می‌سازند. پس در مواردی که منحصر در دو حالت است، زمانی که حالتی را نفی کنیم، حالت دیگر قهراً اثبات می‌شود. پس انشاء اثبات می‌شود و فقره دوم در مقام بیان تشریح حرمت ضرر وارد کردن بر غیر است.

۳-۱-۲. روایت مفضل بن عمرو<sup>۱۴</sup>

«عَدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُثْمَانَ بْنِ عِيسَى عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَنِ التَّدْلُكِ بِالدَّقِيقِ بَعْدَ التَّوْرَةِ فَقَالَ لَا بَأْسَ قُلْتُ يَرْعُمُونَ أَنَّهُ إِسْرَافٌ فَقَالَ لَيْسَ فِيمَا أَصْلَحَ الْبَدَنَ إِسْرَافٌ إِنِّي رُبَّمَا أَمَرْتُ بِالتَّقِيِّ فَيَلْتُ لِي بِالرَّيِّتِ فَأَتَدَلُّكَ بِهِ إِنَّمَا الْإِسْرَافُ فِيمَا أَتْلَفَ الْمَالَ وَ أَضَرَّ بِالْبَدَنِ».

استدلال به این روایت به این نحو است: همانطور که حرمت اسراف در این روایت مفروغ عنه است، امام (علیه السلام) مصادیقی برای اسراف بیان کرده‌اند؛ اولی کارهایی است که سبب اتلاف مال می‌شود و دومی کارهایی است که باعث ضرر به بدن می‌شود. در نتیجه همانطور که اسراف حرام است، ایراد ضرر بر جان هم حرام است.

ممکن است به سند این روایت خدشه شود که در طریق این روایت، «عثمان بن عیسی» قرار دارد که از سران واقفیه بوده است و اگر اشکال شود که ما روایاتی را اخذ می‌کنیم که در زمان شیعه بودنش نقل کرده است در جواب گفته می‌شود که این ادعا بدون دلیل است، زیرا معلوم نیست که این روایتی را که نقل کرده در کدام یک از حالات او بوده است؛ حالت تشیع یا حالت وقف. بنابراین، روایت ضعیف و لاجت است.

در جواب می‌گوییم که از نظر ما اصلاً مذهب افراد در وثاقت آنها مدخلیتی ندارد و به همین دلیل، روایت را از سایر مذاهب مانند عامه هم اخذ می‌کنیم و به آن موثق می‌گویند.

۱۴. کلینی، الکافی، ۶: ۴۹۹، حدیث ۱۴.

ضمناً مرحوم کشی و نجاشی هم، که از بزرگان علم رجال هستند، می‌گویند از مذهب وقف برگشته و امامی شده است.<sup>۱۵ و ۱۶</sup>

### ۳-۱-۳. روایات دال بر وجوب افطار بر شخص دارای مرض

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عُمَرَ بْنِ أُذَيْنَةَ قَالَ: كَتَبْتُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ أَسْأَلُهُ مَا حَدُّ الْمَرَضِ الَّذِي يَفْطِرُ فِيهِ صَاحِبُهُ وَالْمَرَضِ الَّذِي يَدْعُ صَاحِبُهُ الصَّلَاةَ قَائِمًا قَالَ بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بِصَيْرَةٍ وَقَالَ ذَاكَ إِلَيْهِ هُوَ أَعْلَمُ بِنَفْسِهِ».

به نظر ما استدلال به این روایات تمام است؛ اما عده‌ای اشکال کرده‌اند به اینکه احتمال دارد سبب بطلان روزه یا وضوی ضرری در روایات دیگر، عدم مطلوبیت شارع و عدم امر به آنهاست؛ پس بطلان روزه به دلیل عدم امر است، نه از جهتی که ضرر در آنها منهی عنه شارع بوده باشد.<sup>۱۷</sup>

### ۳-۱-۳-۱. نقد

به نظر می‌رسد قائلین به این اشکال، متفطن به این نبوده‌اند که در همه این روایات، ضرری بودن برای بدن، مفروغ عنه و مسلم فرض شده است. به روایت سوم همین باب اگر توجه شود، دانسته می‌شود که حتماً یکی از ملاکات برای باطل کردن صوم، ضرر است:

«عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى بْنِ عُبَيْدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ سَمَاعَةَ قَالَ: سَأَلْتُهُ مَا حَدُّ الْمَرَضِ الَّذِي يَجِبُ عَلَى صَاحِبِهِ فِيهِ الْإِفْطَارُ كَمَا يَجِبُ عَلَيْهِ فِي السَّفَرِ مَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَى سَفَرٍ قَالَ هُوَ مُؤْتَمَّرٌ عَلَيْهِ مُفَوَّضٌ إِلَيْهِ فَإِنْ وَجَدَ ضَعْفًا فَلْيَفْطِرْ وَإِنْ وَجَدَ قُوَّةً فَلْيَصُمْهُ كَانَ الْمَرَضُ مَا كَانَ».

شاهد ما بر مدعای خود، عبارت «ان وَجَدَ ضَعْفًا فَلْيَفْطِرْ» است که صراحتاً بیان می‌کند اگر کسی به واسطه روزه، دچار ضعف شد، که یکی از اسباب ضرر بر نفس است، باید روزه خود را افطار و باطل کند؛ همچنین به نظر می‌رسد که این صیغه یکم امر غایب (لْيَفْطِرْ)، امر مولوی است، نه ارشادی و به معنای این نیست که اگر ضعف بر شخصی غالب شد، افطار کردن برایش جایز باشد، بلکه به این معنای است که افطار کردن بر او واجب است و اگر افطار

۱۵. ابوعمر و محمد بن عمر بن عبدالعزیز، رجال الکشی (مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۹۰ ق)، ۸۶۰.

۱۶. ابوالحسن احمد بن علی نجاشی، رجال النجاشی (قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ ق)، ۳۰۰.

۱۷. سید ابوالقاسم موسوی خویی، موسوعه الامام الخویی، جلد ۲۱ (قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخویی، ۱۴۱۸ ق)، ۴۹۷.

رابطه تسلط بر نفس و تسلط بر مال و تأثیر آن در مسائل جدید فقهی / شاطر مشهدی ۹۵

نکند، معصیت کرده است و حتی اگر نهی در عبادات را باعث فساد بدانیم، که نظر صحیح هم همین است، روزه چنین شخصی باطل است.

### ۲-۳-۱-۳. اشکال

نهی در اینجا مربوط به نفس روزه نیست که مستوجب بطلان آن باشد؛ بلکه مربوط به وجدان ضعف است و نهی به وصف عبادت تعلق گرفته است، نه به نفس عبادت. پس عبادت باطل نیست.

### ۳-۳-۱-۳. جواب

همانطور که در اصول در بحث دلالت نهی بر فساد مقرر شده است، نهی مستوجب فساد در عبادات هم نهی به نفس عبادت هم جزء و شرط عبادت و هم وصف ملازم با عبادت را شامل می‌شود و این اشکال وارد نیست.

این مسئله، نشان‌دهنده اهتمام شارع نسبت به حرمت ضرر بر نفس است و این روایت هم می‌تواند قید زنده سیره عقلا بر سلطه مطلق بر نفس باشد.

### ۴-۱-۳. دلیل عقلی بر حرمت اضرار به نفس

عقل سلیم، اضرار بر نفس را ناروا می‌داند<sup>۱۸</sup> و هر آنچه را که عقل، قائل به قبحش باشد به حکم قاعده «کلما حکم به العقل حکم به الشرع» از دیدگاه شرع هم قبیح و هم حرام است.

عده‌ای گفته‌اند: با کمی دقت روشن می‌شود که ضرری از دیدگاه عقل قبیح است که ناچیز نباشد یا جبران‌کننده‌ای در مقابل آن نباشد، یعنی اگر عوضی مادی یا معنوی در برابر ضرر قرار گیرد، تحمل آن ضرر از نظر عقل، بلااشکال است. همچنین گاهی عمل ضرری برای اغراض عقلایی انجام می‌گیرد و در حقیقت بین هدف عقلایی و نقص وارده مبادله‌ای عقلایی انجام پذیرفته است. «بنابراین، انسان بر هر گونه تصرفی در اعضای بدن که با هدف و غرض عقلایی صورت می‌گیرد، سلطنت دارد».<sup>۱۹</sup>

### ۱-۴-۱-۳. نقد

فقهایی همچون صاحب جواهر و دیگران که قائل به حرمت اضرار به نفس از راه حکم عقل شده‌اند به این مطلب توجه داشته‌اند که منظور، هر ضرری هرچند خراش بسیار کوچک بر روی پوست نیست، بلکه ضرری است که معتنا به عقلا باشد. اینکه ملاک قبیح شمردن

۱۸. محمدحسن نجفی، جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، جلد ۸ (بیروت: دار احیاء التراث العربی)، ۱۱۶.

۱۹. مهدی درگاهی، «واکاوی محدوده و قلمرو قاعده سلطنت»، مجله فقه و اصول، شماره ۱۰۵ (تابستان ۱۳۹۵): ۱۳-۱۴.

ضرر از راه عقل را ناچیز نبودن ضرر قرار داده اند، صحیح نیست، بلکه ملاک معتنا به بودن نزد عقلا است، اما اینکه ملاک دیگر را جبران پذیر بودن ضرر قرار داده اند از نظر ما وجهی ندارد؛ زیرا حاکم در این مسئله عقل بما هو عقل است، نه اینکه مردم در جهان خارج چگونه رفتار می کنند و به چه چیزهایی اعتبار می بخشند. عقل سلیم می گوید که اعضای بدن با هیچ پولی قابل مبادله نیست و نمی توان روی آن قیمت گذاشت. بله، ممکن است عده ای در دنیا باشند که مبادله اعضای بدن می کنند و روی آنها هم قیمت می گذارند، اما عقل سلیم این کار را نمی پذیرد. پس این کلام، صحیح نیست بگویم انسان می تواند نسبت به اعضای بدنش، هر گونه تصرف با غرض عقلایی داشته باشد، بلکه ما در کبرای این کلام، اشکال داریم و گفتیم که عقلای عالم این نظر را ندارند و فروش اعضای بدن به هیچ وجه با نظر عقلا سازگار نیست.

#### ۴. نظریه برگزیده

پیش از این نیز گفتیم که از قاعده تسلیط می توان دو گونه برداشت کرد:

۱. این قاعده به معنای این است که تصرف در اموال دیگران بدون اجازه آنان جایز نیست.
۲. این قاعده به معنای این است که مردم هر طور که می خواهند می توانند در اموال خود تصرف کنند.

برداشت دوم که مورد تأیید ماست از روایات هم مؤیداتی دارد؛ مانند روایت زیر:

«مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى، عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ، عَنْ يَحْيَى بْنِ الْمُبَارَكِ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ، عَنْ سَمَاعَةَ، عَنْ أَبِي بَصِيرٍ: عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ، قَالَ: قُلْتُ لَهُ: الرَّجُلُ لَهُ الْوَلَدُ، أَيْسَعُهُ أَنْ يَجْعَلَ مَالَهُ لِقَرَابَتِهِ؟ فَقَالَ: «هُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ؛ إِنَّ لِصَاحِبِ الْمَالِ أَنْ يَعْمَلَ بِمَالِهِ مَا شَاءَ مَا دَامَ حَيًّا، إِنْ شَاءَ وَهَبَهُ، وَإِنْ شَاءَ تَصَدَّقَ بِهِ، وَإِنْ شَاءَ تَرَكَهُ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ، فَإِنْ أَوْصَى بِهِ فَلَيْسَ لَهُ إِلَّا التُّلْثُ، إِلَّا أَنْ الْفُضْلَ فِي أَنْ لَا يَضِيعَ مِنْ يَعُولِهِ، وَلَا يَضِرَّ بَوْرَثَتِهِ».<sup>۲۰</sup>

استناد ما به این فقره از روایت است: «هُوَ مَالُهُ يَصْنَعُ بِهِ مَا شَاءَ إِلَى أَنْ يَأْتِيَهُ الْمَوْتُ»؛ که می فرماید آن مال خود اوست و او هر کاری که دلش بخواهد می تواند تا آخر عمر با مالش انجام دهد.

رابطه تسلط بر نفس و تسلط بر مال و تأثیر آن در مسائل جدید فقهی / شاطر مشهدی ۹۷

در این باره می‌توان به این نکات هم توجه کرد:

۱. اگر با در نظر گرفتن معنای اول و قیاس اولویت، فرضاً ممنوعیت تعدی به نفس را هم ثابت کنیم، باز نمی‌توان سلطنت انسان بر نفس خویش را ثابت کرد. نهایتاً ممنوعیت تعدی دیگران به نفس انسان ثابت می‌شود، نه سلطنت انسان بر نفسش. در نتیجه نمی‌توان حکم به جواز خودکشی یا امضای تعهدنامه اهدای عضو، کرد.

۲- با در نظر گرفتن معنای دوم برای قاعده تسلیط به هیچ عنوان راهی برای اثبات تسلیط بر نفس وجود ندارد. البته روشن است آنچه قابل تقریر است، این است که لازمه سلطنت بر اموال، عدم مزاحمت دیگران در مال اوست و حرمت تصرف دیگران در مال انسان بر عدم جواز تصرف آنان در نفس او ملازمه دارد، منتها حرمت تصرف دیگران در نفس انسان، ربطی به اثبات سلطنت او بر نفس خود ندارد.

به عبارت دیگر، حرمت تصرف دیگران در نفس انسان و جواز آن در صورت اذن و اجازه، اثبات‌کننده سلطنت انسان بر اعضای خود نیست و ملازمه‌ای هم ندارد.

## ۵. نتیجه‌گیری

بررسی‌ها نشان می‌دهد که قاعده تسلیط صرفاً به معنای اختیار فرد نسبت به اموال خود است و این قاعده را نمی‌توان به سلطه یا اختیار بر نفس تعمیم داد. استدلال‌هایی مانند قیاس اولویت یا سیره عقلا نیز توان اثبات چنین توسعه‌ای را ندارند و حتی ادله نقلی هم به صراحت در این زمینه دلالت ندارند. نهایتاً، قاعده تسلیط فقط حرمت تصرف دیگران در اموال و به تبع آن در نفوس بدون اذن را اثبات می‌کند، اما این حرمت به معنای ولایت یا سلطنت انسان بر جان خود نیست.

در نتیجه در مباحث فقهی نوظهوری مثل اهدای عضو، پیوند اعضا یا موضوعات مربوط به حق بر بدن، نمی‌توان به قاعده تسلیط استناد کرد؛ بلکه باید از ادله مستقل و قواعدی همچون قاعده لاضرر، وفای به عقد یا اصول اخلاقی و عقلی بهره گرفت. یافته‌های این تحقیق نشان می‌دهد مرز میان تسلط بر مال و تسلط بر نفس، مرزی اساسی است و تفسیر نادرست آن می‌تواند سبب برداشت‌های فقهی اشتباه در زمینه جان و بدن شود؛ بنابراین به نظر می‌رسد توسعه قاعده تسلیط به حوزه نفس، پشتوانه معتبر فقهی ندارد.

## سیاهه منابع

قرآن کریم.

الف- منابع فارسی:

درگاهی، مهدی. «واکوی محدوده و قلمرو قاعده سلطنت»، مجله فقه و اصول ۴۸، شماره ۲ (تابستان ۱۳۹۵): ۴۵-۶۴.

ب- منابع عربی:

حسینی سیستانی، سید علی. قاعده لاضرر و لاضرار. قم: دفتر آیت الله سیستانی، ۱۴۱۴ ق.  
خرم آبادی، سید حسن. کتاب الیبع. قم: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۴۱۸ ق.  
سبحانی، جعفر. تهذیب الاصول. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵.

کشی، ابو عمرو محمد بن عمر بن عبدالعزیز. رجال الکشی. مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، ۱۴۹۰ ق.  
کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. تهران: دارالکتب الاسلامیه، ۱۴۰۷ ق.  
کلینی، محمد بن یعقوب. الکافی. قم: دارالحدیث للطباعه و النشر، ۱۴۲۹ ق.  
منتظری، حسینعلی. کتاب الزکوه. قم: مجمع الفکر الاسلامی، ۱۳۷۱.  
موسوی خوئی، سید ابوالقاسم. موسوعه الامام الخوئی. قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی، ۱۴۱۸ ق.  
مؤمن قمی، محمد. کلمات السدیده فی مسائل الجدیده. قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۵ ق.  
نجاشی، ابوالحسن احمد بن علی. رجال النجاشی. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۷ ق.

نجفی، محمد حسن. جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام. بیروت: دار احیاء التراث العربی، [بی تا].